

طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا  
طعام را در جوارح و بویکی سیر را تا

با آنک در وجود طعامست عیش نفس  
رخ آورد طعام که پیش از قدر بود  
که کشتک غوری بشکلف زبانی کند  
ورنانه خشک دیر غور کشتک بود  
رخ غوری را کنند زت بی ضو اهد گفت آنک لم صح  
معه چه چو پیر کشت و شکر در کاشت  
خوبی را در می چند بر صوفین که آمده بود هر روز مطاب  
کردی و سخنهای ناهوش گفتن و اصحاب از و  
سته ایس بودند و از نخل چاره نبود صاحب  
دی در آن میان گفت نفس را وعده دادن طعام  
استان نترست که تعال را بدم  
ترک احسان فواید اولتر کا حتما جفا آن با آن

بیمجید  
بستهای گوشت مردانه

بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه  
بستهای گوشت مردانه

بستهای گوشت مردانه که تقاضای زشت قضایا  
**حکایت** جواغری را در جنگ تاتار مجروح  
هول رسید کس گفت فلان بازگان نوش دارو  
دارد و گویند آن بازگان پنجه میرونی شد  
که بجای ناشی اندر ستره بودی آفتاب  
تا قیامت روز روشن کس نپیدی در جهان  
جواغری گفت اگر نوش دارو خواهم از وی دهد  
یا نه بدو اگر بد منتعت کند یا نکند باری خوارتن  
از و زهر کشیده است  
هر چه از دومان بخت خواستی  
در تن افروزی و در جان کس  
و جیحان گفته اند آب حیات  
اگر فروشد فی المشل

صانع